



عن الامام

شماره ۲۰
۲۰
۲۰



۱۴۲
ق خ

و ان كل يوم يبعثون

سراياهم فيهم من الملائكة

كان يميزونهم من

الله محمد محمد
محمد علي

الحمد لله الذي جعل في الدنيا

الحمد لله الذي جعل في الدنيا

يا لها الدين

محمد

محمد

حم

محمد

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
 چنین گوید صنف العباد علی نظام الدین ماحمد اردبیلی
 فاضل الکامل الملقب بصدیق نقی از آن شرح نوشته بود
 بر تعریف زبانی و بعضی از ابیات و اشعار و شت
 بود که مندرج بر این است و شوال میزدید که این فقره مندرج
 توضیح و تفسیر است و با صواب است و فصل نفع بخش
 الله الموفق و المعین و منتهی اول کبریا پدید از جمله انصار
 است که شهادت می دهد که در نیست فلو ان الاطباء حکما
على وكان مع الاطباء الايمان یعنی اگر
 شایقی

فرماندگار

نام کتاب
 تاریخ تبریز ۱۷
 شماره عروس ۴۴۵۵
 شماره خورشیدی

در اطراف

و در اطراف و در منسوب و در باعث شفا و فرستادن و
 حدیث است با اطباء شفا مرعای و لو این جا میفکند
 کمتر است و جوابی که حذف است هر شفا و در حدیث
 و آن ۹۰ نفر است و در شفا اطباء اسمها و کما نواع
 الاسم که حذف و خبری خبری مع اکثاف و فحش آن المفسر
 المفسر و نه بل و قبل انتها مبداء و قبل فاعل الفعل حذف
 نسبت و محل و دیگر و او کان و او حالیه الاستقاء اسمها
 و مع الاطباء خبری و این است و حذف و او است از
 کان مدح و بعد از داده و در و بعد از ضمیه و آن در حذف
 خبر از داده خبری که محلی خبری است و است و بقیه جمله جمع است
 بقضای جمع قاف غیر طیار و خبری کان و آن قحروانی
 قاف عیال آن خبری و آن تو عیال اسم عرضاً مضافاً
 بقدر از خبری و در است و خبری کان و آن خبری خبری و آن خبری
 قبول خبری خبری با خبری و آن خبری خبری خبری خبری

مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم

۳
 این کتاب در کتابخانه مسجد اعظم
 در قم ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۷
 شماره قفسه ۴۴۵۵
 شماره خورشیدی

نیز چنین میگویم ناموسی که مانع فحش و رسوایی است و نیز جزا
 فعل شرطه و آن از جریدة متکلم و جمله است مجزوم است به جرأه
 شرطه و اجماع بفتح همزة صفت متکلم و جمله است می یکی گوی می
 جزاء شرطه و عرفاً مفعول اسم و منقاً صفت با و این مفعول
 است بمبادی و یون و صفات غیر مرفعت مضاف الیه این
 من بدین بیت و هر دو شرط است که نشین استوار شده و در
 خطاب بود و جهت فعل شرطه و در دست شدن وزن
 و این از شرط مطلقاً جائز نیست فقلت اصاحی لا تخاناه
 شیخ اصولی و اجدد شیخ ابیرس نفیس برفیق خود حسن
 مکی و له بکندن بیتی از این سخن و قطع کنی شیخ و برکت
 و مندا کدوف من طول المکن منها و انما لتتقیب و تلت فعل ماضی
 و اصحاب ظرف لغو متعلق بقیت و لا تلت و تجس من و انما مفعول و
 نیز ظرف لغو متعلق نیز مضافاً الیه اصولاً الاصول مضافاً الیه
 الیهم و اجدد و غیره قطع و انما مستحقه فاعله و شیخ مفعول

نیز

و شهادت بدین بیت نیز در استند صفت نیز است و در حدیث
 ضرورت شرطه و غیره اصله لا تجس بالنون الحقیقیه فلت النون
 الفاد قیام فی الخافه بقول انما ترح فی قوله و قد استعمل آه و
 لغتاً انما بقول غیره انما ترح فی الکتاب المکتوبه و انما فی
 التبدیه آخره و فلت تاء الانفعال مع الهم و الله و هو شاذ لا
 تجس غیره هجووت زبان هم جیت معتدل از من
هجو زبان لم تعجو ولم تدعوا یعنی هجو کرد و زبان له
 و زبان علم مردیت بعد از آن آمد عذر میگویند از این هم
 بفرموده اما بعد در کس که از کوفه که پیشیان است زبانه
 خود است ایچوت فعل ماضی و زبان مفعول و ثم حرفیت از حرف
 عاطفه لغز اخبر و المتهرب فتنه عذر و معتذر احدی من الضال و من
 بنو طرف لغو متعلق به جیت و زبان مضاف الیه لم تعجو مفعول
 البنی المنعذر و عدم الجحود لم تدعوا عطف علی کس بدین بیت
 و عدم عمل کردن لم است عمل خود را در نهی که اگر عمل میکرد

براست که گفته شود لم تسبح و بدون الاء و مجله لم تسبح و تسبح الاء
فاصحبت مغائبتا قفارا و سوسرها کان لم تسبح
اهل من الوحش و هو هل یعنی در خلصیج شد من زان
مجدید در حالت که برهم خورده بود نشانه‌ها را باین طریق که گویا
که اهل و آدمی در او بنوده سوسرها و مغائبتا قفارا
اصحت و قفاله معنی در لوها فاعل قفاله و کان محقق
من کان و تو هر چند لم لم و سوسرها اراده الاست نشانه و مغائبتا
ایه سوسرها و مغائبتا قفارا متعلق بجان الحذوف
نفت لعل نشانه نیست در مفعول بهیچ لم است از مفعول
خفا که تو لعل است و عند ضرورت شعرت واحفظ و
و یعلک الی استود عنما یوم الاغانه و ان
و صلیت و ان لم یفزع کان و یفزع و اما متعلق
خبا انما که سپرده ام نه توانا در در و یفزع و اما متعلق
و اگر بخور و اگر بخور و اگر بخور و اگر بخور و اگر بخور
لفظ

مفعول به الی اسم موصول است و معنا صند و مع صند
و یعلک و یوم مفعول علی الطرفیه و صند و الی الاغانه و ان
اراده است و صلیت فعل شرط و الی لم یفزع و یفزع و یفزع
نشانه محذوف و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع
و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع
کل نفسین اذ اما یفزع من امر نبالا
یعنی محذوف و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع
یافت و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع
یافت و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع
و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع
لام از غایب است و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع و یفزع
یا الی محذوف فان لم اکن اهل لعل اهل لعل یعنی
اگر پیش من نمی‌کنند نشانه ای خدا می‌کنند پس اگر بنوده باشم
نه سزاوار و اهل رحمت پس سزاوار رحمت و اهل رحمت

متعلق به و هو مع الاسم والجزء مفعول جرت والواو سنانة
 وان وصيته وضنوا فعل فاعل انا فاعل انك وان كانوا هم نك
 ونا هذا پنج مرتبه در عدم ادغام است برای هر ذرت شش و صهر
اینجگونه انجام ندهد: ومن بك ذا فضل فيخل بعقله
على احواله حيث يغنى عنه ويديم بغير اکر بوده
 بحث که صاحب فخر پس بخیل بود زیرا بفعل خود بقرآن حرف
 استغنا کرده میشود از روزی که سرده میشود و من موصول
 تضمن منفی است که و یک نفس شتره در ستم ترا جمع الامن وذا
 مضاف لا فخر است که و با السعفة و بخیل عطفی که موصول
 فعل شتره و بفعل متعلق به و عا قومه الظلم متعلق به و لیکن
 اصل استغنی بر ذم بالجاء و حذف لام و عنه متعلق به و یدم
 عطفی استغنی و نا این مرتبه در عدم ادغام موقوف
بجرت و مستغنی عنه ذم المنازل بعد مناوله اللو
والعیش اولئك الايام بغير ذمتی و بدو

بعد مناوله بعد از منزل بود که محصور در او بوده و بهر شمارند که
 بعد از ان روز یکا ذم فعل امر و ماعله مستغنی و المنازل مفعوله
 و بعد مفعول عطفی الطرفیه مضاف الی منزل اللو و العیش عطفی
 المنازل و بعد مفعول عطفی الطرفیه و اولئك السماء الارض و الايام
 عطفی السال له او نقتله و نا این مرتبه در احواله و کلمات شتره
 است در صیغه امر و استغنی و بکر عند لقاء استغنی
اعدد من الرحمن فضلا و فحید: عليك اذا
ما جاء للخير طالبه بغير ذمتی از جانب خداوند علیکم طالبه
 قضیت و نعت که میگوید او هرگاه بیا به طالع استغنی و تو طلب
 یکی از این دو نام و بعد فعل امر و استغنی ماعله و الرحمن
 طرف لغو متعلق به و نعت عطفی علیک متعلق به او فضلا و
 اذ الراهه شتره و ما زائدة و جاء فعل ماضی و طالع مفعول و لجم متعلق
 طالع است و این مرتبه در اعدا است که بعد ادغام مذکور شد
 بهر ذرت شش و عبت و او و لیکن له اب

فعل است به آن رعایت آنچه اصل است درین باب و اما این شاذ است
فمیشک حبلی قد طرقت وموضع: فاما المیشکان فی
 تمام محول: یعنی سبب برینند محول بر سبب بود و غافل در این
 اوله در بیل و صاحب رضع بود پس غایب گردانیدم او را از ولد که
 صاحب بازو بند تا بود و یک له بود و اتفاقا بمغیرت و مثل مضاف
 لا الکا فمجرور بها و جمله لطف بیان له و جمله قد طرقت محال و مضع
 عطفی علی الجملی نالیت فعل و نا عمل و الهاء مفعول به له یعنی فرخت و عین
 متعلق به ذی جر و مضاف الی غایم و محول لغیر و نالیت بدین معنی در علم
 اعلال است اینها اول است: حتی تذکره بیضاة فیهما
 يوم الزداد علیه الدجر. معنیوم: یعنی تا انکه بخاکم آرد
 آن طایفه که کن به از شتر مرغ ز است برضائی خفا را بجا برانگیخت
 او را بنیز حرکت سخت روز بارش و ز شتر مرغ هم روز که بنیز صفت
 صفت شتر که بر رید و ظلمت و بنیز صفت درشت که صاحب این
 بود و تذکره فعلی غافل مستند راجع الی انظلم و مضافه مفعول جمله و مفعول

مخلف

عطف علی الجملی است بق و یوم ماعز و مفعول و غیره و بنیز صفت
 صفت یوم مفیدم و انتها صفت یوم و نالیت بدین معنی در علم
 فیس ملحد و غایب تمیم: قد کان قومک بحسبوتک
 سیدا: و اخاک انک معیون: یعنی تحقیق کردند
 قدم تو به که پدر ازند ترا بزرگ و کمال من اینست که تو سید چشم
 زخم خورده و قد تحقیق و کان ناقصه و قومک مضاف الی الکاف
 اسم و کجی کثرت الی غیر مفعول الاول و سید مفعول الثاني خبر کمال
 و اخا من فعل القصد و کسر لامه و فیلفه و انا ماعز و انت الی غیر
 اسم آن و سید خبره و معیون لفظ الجمع مفعول ثان و لا خا و الاول
 محذوف از حالت و نالیت بدین معنی در علم
 هجوت من بان تم حبت معتذدا: من هجوت ذبا
 لم تهجو ولم تدعوا: و نالیت بدین معنی در علم
 احتیاج نمیکرد از نیت الم یابیتک و الا فناء همتی
 بها لاف لبون بنی زیاد یعنی تا رسید بنی زیاد

آنچه جز با سبب است چنانکه بر خود انداخته اند سبب آن سبب آن ناید
 و انما لا یستقام و لم یجزمه و یا غیر مجزوم شد و این زائده
 و معموله و لاقت صلتی با مبدول فعل لاقت مضارع بنی مضارع
 الی زاید و الاخبار متبدل و معنی آن خبره و الحمد لله طایفه مضارع و معنی آن باب
 می بری و ن بد این است در عدم عمل جازمه است عمل خود و
 این ن ذلت و عند ضرورت شوی: و تحقیق فی شیخ
عشیمه کان لم تری قبلی سیرا ایمانیا: یعنی خند میکند
 بر ذاک که از قبل عهد شستن بود و گویند بیده است این پیش از عشق
 این صفت دارد که مردم می است و تفکک فعل و بنی مضارع
 متعلق به و بنی ماضی تفکک عشیمه مفعول عند شستن گفتا و
 و التفرع فی الکاسم با و از بنی التفرع یع و کان محقق کان
 لم تری جازم و مجزوم و فعلی متعلق به و هو ای البقریه و سیرا مفعول
 رای و یما یالثقه و ن بد این است در عدم حذف لغت از تری
 و این ن ذلت: فما سودتني عامر عن وراثة

ابی الله ان اسمو یام و لا اب: یعنی چه سبب است چه بزرگ میکند
 قبله عامر از راه داشت و نذره خند ایند فرم کنیم با عیار و الدین
 و یام سبب عامر الکاتر و سبب دینی فعل و فی مفعول معارفه و عن
 و درشت ظرف لغو متعلق بسبب دینی و الی فعل و الد فاعل و ان ناصبه
 و سبب ضمیمه المتکلم من سبب سبب و یام متعلق به و لا اب عید و ن بد
 این سبب عدم عمل که دل ان مصدر بنی است نصیب و این ن
 ن ذلت بلا از راه محذوف نظرش که با بینه عمل نموده اند
تقرآن علی اسماء و یحکم: متی السلام و ان لا تقرا
 بقدر التماس دارم از شما ای دو نفر که برسانید بجهت که بجانب
 من سلام مرا ده خدا رحمت کند شما را و دیگران سلام من
 باین مفرا حد رسد ان مقدره تقرآن من افراد و علی الاسماء
 متعلق به و و یح منکر من و الفذرب و المرام و هما الدعاء و طیب
 الرحمة و هر چند متعذر من الفاعل و المفعول و هو السلام و ان ناصبه
 و لا ناهیه و تشوای خطاب و یحیه التثنية و احد المفعول و ن بد

در عدم عمل کردن آن است و در تقآن از قبل اختراش ماء المهدیه و این در
 نشر مطلقا کما یزید از دقایق لایستی لایمن کلامه و لایمن لغی
 حتر غاتی فی ایضاً قسم خودم باینکه جسم منم بر این ناطقه از زمانه که
 و از غم شدن تا اینک در باید عانات کند این ناطقه می حضرت
 رسالت بانه صلی الله علیه و آله و است صیغه منظمه و نافذ و شایسته
 منقبرها بمغز ارام می کلامه طرف لغت متعلق به رشتی و امن جفی
 عطف علیه و حتر جاره و ان المهدیه بقدره بعد مایع عدم العمل
 قاعه محمد امجدان لتلاقی و ن هدر اینجاست در عدم عمل کردن ال
 مقدره بعد از حتر جاره است و جواری این نیز در صورت شوی
خبری نیست: فتوقد النکاح بالخص و حفظا
نقوسا نبت علی الیکوم: بغیر طریقتی من سیم با عباد
 انداختن تیر از بالائی کرده به سفل او و بر می خورد و ان تیر سبک
 و تیرش می رسد و بعد می بینم مامرد مال جزیره و می بینم این زار که تنائی
 این در میان مردمان بزرگ و کرم و این و او سینه اندون

و هاد از مصرع اول است و در لفظ او در مصرع نماند و نشود و نشود
 النکاح مع الیغ و کن من ستر فیه ناطقه التبر مفعول به بحقیق
 طرف لغت متعلق به و لفظاً و انچه گفته شد و تقدست مفعول
 و نبت قدر محمول و هر ستر فیه به حقه الما التقوس و علی الیکوم
 طرف لغت متعلق به و ناطقه این است و در کلام کسر و فعل
 محمول است بقیه و نبت بایلف و حذفیه بالالتقای و می لغت
تید طیر: لقد علمت عروسی مملکة اینی انا اللب معیدیا
علیه و عادیجا: بغیر رزیه مهنیده و در است عروسی مملک
 خواندن این نیز منم مظلوم و هم ظالم و الامم و طیر لغت مفعول و نه
 مستحق و علمت فعل و عروسی ناطقه و مملک عطف علی و ان من
 الحروف المبتدیه و فرس و انا ناکید الکسم و اللب خبر ال
 و بعد بایله و عادیجا عطف علی و ناطقه این است و در لغت و او می
 با انا و او بقیه آن است و عادیجا شایع مظلوم و لکرامه احتیاج
 الی ادین: و صنعتها عودین من سیم و عودا:

شعاعیم

العینین برای و یساع: بغیر آید زنده که آید از میان خبری
 که در مسلمات کرده ام و در آن روزگار زنده اینک است
 و کسی که معلول که در آن زنده که ادر از طول عمر او میسر شود
 تا این عمر نرسیده و الا نمره لتویج المی طبع و لم جازمه و نفع فاعل
 و ما مفعول و لا قیت صوره و الدهر منبدا و عمر خبره و بعد من مفعول
 الصقر و من مفعول و تیل فاعل و العینین مفعول و لحد و صفة لیس و عابده مفعول
 و من المی و بر صفة و یساع و طبع علیه کت و اینج نیست در عدم حذف
 بمره و این ضرورت شور است و الا که حذف و اینست که حذف
 اونی اعنی عالم فی ابان کلا فاعالم بالترکات بغیر من
 بمره بغیر من خبری که در آن زنده است عین ادر و در آن
 این ادر تا عالمی که بای باطل و عین الزمان باطل و درای
 من باب الفاعل و من مفعول و عینی مفعول الاول و مفعول الثاني
 و لم تراپاه صفة و خبر عابده الم و کلا تا متبدا و عالم خبره و با ترکات
 متعلق به و این است و است بق تفاوت ندارد ندارد

علاج حل رایت او سمعت جراح دیدی فی الصرع
ما قوی فی الحبل بغیر من خبری که آید زنده باشد
 شبانه که بر گرداند به است یا خبری که فرار داده و که
 ووش از شید و شنیده و صاع و من مفعول کت و الحوت و
 و من المی و صفة و در رایت فاعل و سمعت عطف علی البی
 زابده و راع خبر و بها متعلق بکل و احد علی التذاع و در فاعل و فاعله
 مستند و بحدیث الی راع و فی الفرع متعلق بر و ما مفعول
 مفعول و قری با بدل الی آید بالیا صفة و صفة قرده و الخلاب
 متعلق به و زوی فی الدلائل بغیر من خبری که آید زنده باشد
 اللام و من مفعول خبری که آید زنده باشد این است و حذف بمره است
 از فاعل مفعول و این مفعول فاعل است و این الی الرابع رایت
 بالامر: فاصح العین دودا علی الا و حنا ذان
و یساع فی الموجل بغیر من خبری که آید زنده باشد و یساع
 ثابت بر بلندها از خوف اینکه مباد آفرودند و در توی کلها

از سپار باران و الفاء للعطف و اوجع من النافه

والعين سه در کد و افره و عا الا و شاذ

طرف لغز متعلق بر کد لغز معنی

نجات و ان بر سخن شذیث

المصدر مفعول الاصح

کند و المفعول

نم خور در دوزخ نیز نیست و حکیم

مردار و ماه فیدم نامل

در مدح محمد محمود ۱۲۳

از بسیار باران و الفاء للعطف و اصبیح من النافه

والعین فی دگر دو افره و علی الاطلاق

ظرف لغز متعلق ہے کہ لکھنا لکھنا ہے

نیا تباوان بر حسن شیدیش

المصدر مفرد لا الجمع

کند و دنیا

نعم شرف در درخت نیت و حکیم

طردار ماه فیدکم حاصل

در مدح محمد مجتبی